



فصل

۷

افول حکمت مشاء

حکمت مشائی با ابن سینا به اوج کمال و قدرت خویش رسید و پس از وی، به همت پیروان او از جمله بهمنیار، جوزجانی و ابوالعباس لوکری گسترش یافت، اما فلسفه اسلامی از همان ابتدا با مخالفت گروه‌هایی از علما و فقها و اهل تصوف رو به رو شد. آنان دیدگاه استدلالی حکما را با جنبه تعبیدی دین ناسازگار می‌دیدند و بنابراین، به آنها روی خوش نشان نمی‌دادند؛ تا اینکه در قرن چهارم یک حریفی سرسخت و جدی در مقابل فیلسوفان قد برافراشت و ضربات سنگینی بر پیکره تفکر فلسفی وارد آورد. این دشمن سرسخت چیزی جز علم کلام اشعری نبود.

تحقیق

با مراجعه به کتاب «ماجرای فکر فلسفی» جلد اول، مقاله نخست: «مخالفت و ستیز با فلسفه» علل مخالفت علمای قشری و اهل تصوف را با فلسفه به صورت جداگانه فهرست کنید.

زمینه پیدایش

این مکتب کلامی نهضتی ضد عقلی بود که هدف خود را زدودن عناصر غیراسلامی از ساحت اسلام معرفی می کرد. طراح اصلی این مکتب، ابوالحسن اشعری (متولد ۲۶۰ و متوفای ۳۳۰ هـ.ق.) بود. پیروان این مکتب معتقد بودند که عناصر غیراسلامی - به ویژه آنچه میراث یونانیان قلمداد می شد - آرام آرام به حوزه تفکر اسلامی راه یافته است. این مکتب کلامی در اصل در مقابل مکتب کلامی معتزله پدید آمد. معتزله طایفه ای از متکلمان بودند که به اصالت عقل اعتقاد کامل داشتند و در قرن دوم هجری پیدا شدند. این عقل گرایان معتقد بودند که هر آنچه از طریق وحی رسیده است، باید به محک عقل سنجیده شود و آنها در این راه، افراط و زیاده روی پیشه کردند؛ تا جایی که اگر در قرآن و حدیث چیزی می یافتند که نمی توانستند آن را با عقل خود تطبیق کنند، انکارش می کردند؛ برای مثال، وجود «کرام الکاتبین» یعنی فرشتگانی را که ثبت اعمال بندگان بر عهده آنهاست، انکار می کردند. دلیل آنها این بود که خداوند از همه اعمال بندگان کاملاً آگاه است و به حضور فرشتگان نیازی نیست. ایشان کرامات اولیا را انکار می کردند و می گفتند اگر جز انبیا کسی کاری خارق عادت انجام دهد، با معجزه انبیا خلط می شود. آنها معراج پیامبر، صراط و میزان عمل و چیزهایی نظیر اینها را هم به دیده انکار می نگریستند. این ظاهری و زیاده روی در مشی استدلالی و اکتش های شدیدی را در عالم اسلام به دنبال داشت؛ ابوالحسن اشعری علیه معتزله شورید و عقاید آنها را مخالف دین اعلام کرد و توانست پیروان زیادی به دست آورد.

در قرن پنجم سلجوقیان روی کار آمدند؛ آنها اراضی آسیای غربی را یکپارچه به تصرف خود درآوردند و توانستند یک حکومت مرکزی نیرومندی تشکیل دهند. این حکومت از نظر سیاسی تحت سلطه سلجوقیان و از نظر دینی در پناه خلافت بنی عباس در بغداد بود.

در همین زمان، محافل رسمی پشتیبانی خود را از مکتب کلامی اشاعره اعلام کردند؛ مدارس برای تعلیم افکار و اعتقادات اشاعره تأسیس شد و این جنبش فکری که اساس پیدایش آن مبارزه با معتزله بود، به تدریج با هرگونه بینش استدلالی و فلسفی به مخالفت برخاست. اشاعره در پی آن بودند که با همه موازین فلسفی مخالفت کنند و به هر ترتیب ممکن، آرای فلاسفه را باطل سازند.

تفکر

- چرا مشرب های کلامی با یکدیگر اختلاف دارند؟
- چرا مشرب کلامی معتزلی با اینکه عقلی است با مشرب فلسفی مشاء اختلاف دارد؟

غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰)



ابوحامد محمد غزالی

ابوحامد محمد معروف به امام محمد غزالی یکی از بزرگ‌ترین متکلمین اشعری است. وی پرچمدار مخالفت با فلسفه مشائی بود. غزالی در فلسفه استادی نداشت و این علم را نزد کسی نیاموخته بود. او در مدت سه سالی که در مدرسه نظامیه بغداد به تدریس اشتغال داشت، به برکت هوش سرشار خویش به مطالعه کتب فلسفی پرداخت و توانست از عقاید فلاسفه آگاهی یابد. غزالی علاوه بر مهارت در مبادی و مسائل علم کلام به عرفان و تصوف نیز گرایش زیادی داشت و یقین و رستگاری را در آن یافته بود. در نتیجه، همه شرایط لازم علمی و معنوی به اضافه فصاحت و بلاغت در او جمع شده بود تا بتواند علم مخالفت با فلسفه را برافرازد و تیشه به ریشه آن بنوازد. او به همین منظور، ابتدا کتاب «مقاصد الفلاسفه» را در تلخیص آرای فیلسوفان مشائی نگاشت و سپس در کتاب بسیار معروف خود «تهافت الفلاسفه»^۱ به آرای فارابی و ابن سینا حمله کرد و بسیاری از آنها را معارض با وحی دانست.



ابن رشد

تأثیر غزالی به اندازه‌ای بود که فلسفه مشائی در سرزمین‌های شرقی اسلام به جز ایران رو به افول نهاد و این فلسفه به سوی اندلس در غرب جهان اسلام رهسپار شد. در آنجا گروهی از فیلسوفان نامدار مثل ابن باجه، ابن طفیل و ابن رشد مدت یک قرن به توسعه آن پرداختند. ابن رشد در کتاب «تهافت التهافت» به دفاع از فلسفه و نفی آرای غزالی در کتاب تهافت همت گماشت، اما نتوانست با موج مخالفت با فلسفه که بعد از غزالی نیز در سرزمین‌های اسلامی جریان داشت، به طور مؤثر مقابله کند.

* تعقل

ایا می‌توان هم آراء غزالی را قبول کرد و هم ملتزم به آیه زیر بود :

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.

از چیزی که بدان علم نداری پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

سوره اسراء، آیه ۳۶

۱- تناقض گویی‌های فیلسوفان .

فخر رازی (۶۰۶-۵۴۴)

بعد از غزالی محمد بن عمر معروف به امام فخر رازی راه او را پیمود و مانند غزالی به مخالفت با فلسفه پرداخت. او عالمی جامع بود و اطلاعاتی بسیار گسترده داشت. به علاوه، از خطیبان نامی عصر خویش محسوب می‌شد و در بحث و مناظره نیز حریفی نداشت. فخر رازی نیز انتقاد از فلسفه را وظیفه شرعی خویش می‌دانست و در ردّ و اعتراض به ابن سینا کتاب‌های متعددی نوشت. از جمله کتابی در شرح اشارات ابن سینا نگاشت که البته هدف او شرح اشارات نبود؛ بلکه می‌خواست آرای ابن سینا را جرح و نقد کند.

باید گفت بسیاری از ایرادات غزالی و فخر رازی به حکمت مشاء وارد نبود و بعدها بزرگانی همچون خواجه نصیر الدین طوسی به دفع این ایرادها پرداختند و نقاط ضعف آنها را روشن ساختند. با وجود این، جنبه استدلالی فلسفه ابن سینا تضعیف شد و زمینه برای رشد و تکامل جنبه اشراقی فلسفه اسلامی مهیا گردید.

* جست و جو و تحقیق

آیا می‌توانید بعضی از نظرات فخر رازی را در مورد مسائل فلسفه بیان کنید؟ (می‌توانید به کتاب ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام جلد اول، صفحه ۳۲۴، فصل «امام فخر رازی و فلسفه» مراجعه کنید.)

تمرینات

- ۱- زمینه پیدایش مکتب کلامی اشعری را بنویسید.
- ۲- مکتب کلامی اشعری توسط چه کسی تأسیس شد و هدف آن، چه بود؟
- ۳- مکتب کلامی معتزله را معرفی کنید.
- ۴- چرا معتزله کرام الکتابین را انکار می‌کردند؟
- ۵- چرا معتزله منکر کرامات اولیا بودند؟
- ۶- عقل‌گرایی افراطی معتزله چه نتایجی داشت؟ به‌طور مختصر بنویسید.
- ۷- غزالی که بود و چه تأثیری در روند حکمت مشاء گذاشت؟
- ۸- کتاب تهافت الفلاسفه و مقاصد الفلاسفه از کیست؟ و موضوع آنها چیست؟

فصل ۸

حکمت اشراق

مطالعه آزاد

شهاب‌الدین سهروردی

با مرگ ابن رشد، بسیاری از مورخان فلسفه در مغرب زمین تصور می‌کردند که فلسفه اسلامی در غرب جهان اسلام غروب کرده است اما برخلاف گمان ایشان، از سلاله حکمای الهی و در مشرق جهان اسلامی، در سرزمین ایران کودکی تولد یافت که بعدها فلسفه اسلامی را وارد مرحله جدیدی کرد. او کسی نبود جز شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی مشهور به شیخ اشراق.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی از برجسته‌ترین چهره‌های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین و گوهری تابناک در میان همه فرزندان عالم است. او در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریه سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. در مراغه نزد مجدالدین جیلی به تحصیل پرداخت و اصول فقه را آموخت. در



همین شهر و در محضر همین استاد، با فخر رازی هم درس بود. گویند پس از مرگ سهروردی، نسخه‌ای از کتاب «تلویحات» او را به امام فخر دادند؛ او آن کتاب را بوسید و بر دیده نهاد و به یاد دوست قدیم و یار مدرسه، سرشک حسرت از دیده فشانید.

سهروردی برای تکمیل تحصیلات و معلومات خود از مراغه راهی اصفهان شد^۱ و در این شهر با افکار و آرای شیخ‌الرئیس که در آن زمان در کمال شهرت بود، آشنایی کامل یافت. او پس از به پایان رساندن تحصیلات رسمی عزم سیر و سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی درآمیخت. مدتی با جماعت صوفیه مصاحبت کرد و در این اثنا به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و در خلوت به فکر و ذکر و زهد و عبادت پرداخت. غالب ایام سال روزه بود و زندگی را به سختی می‌گذرانید تا آنکه به مقامات عالیة سالکان و غایت مراتب حکیمان نائل شد و صاحب کرامات و خوارق عادات گردید. صاحب طبقات الاطباء^۲ از قول یکی از فقیهان حکایت می‌کند: «در کاروان‌سرای در ارض روم هنگام زمستان فرود آمدم. آواز تلاوت قرآن را شنیدم. به سراپدار گفتم که این کیست که تلاوت می‌کند؟

گفت: شهاب‌الدین سهروردی است.

گفتم: مدتی است راجع به او چیزهایی می‌شنوم؛ مایل بودم او را از نزدیک ملاقات کنم.

گفت: هیچ‌کس را نمی‌پذیرد ولی هرگاه خورشید بالا آمد، از اتاق خود خارج می‌شود و کنار صدف می‌نشیند.

برکنار صدف به انتظار نشستیم؛ وقتی که آمد، از جای برخاستم و به او سلام کرده و فهماندم که قصد دیدارش را دارم. سجاده خود را جمع کرد و نشست. با او سخن گفتم و او را در عالمی دیگر یافتم.»

کم‌کم سفرهای سهروردی گسترده‌تر شد تا به آناتولی رسید و از آنجا به سوریه رفت و به شهر حلب وارد شد. در آنجا با حاکم شهر، ملک ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی، قهرمان جنگ‌های صلیبی، دیدار کرد. ملک مقدمش را گرامی داشت و او را تکریم بسیار کرد و از او خواست تا در حلب بماند. شیخ دعوت ملک را پذیرفت و درس و بحث خود

۱- در اصفهان نزد ظهیرالدین فارسی کتاب «بصائر» ابن سهلان ساوی را در منطق فرا گرفت.

۲- طبقات الاطباء، نوشته ابن ابی‌اصبیه.

را در مدرسهٔ حلاویه آغاز کرد.^۱ شیخ در بیان مسائل بی‌باک بود و صراحت لهجهٔ او گاهی به فاش شدن اسرار سیرو سلوک و رموز عرفان منجر می‌شد. سرانجام، فقهای قشری عامه که تنها به ظواهر شریعت توجه داشتند، علیه او شوریدند و سخنانش را خلاف اصول دین پنداشتند؛^۲ تا جایی که ملک ظاهر را به قتل او تشویق کردند. ملک که در باطن به شیخ ارادت می‌ورزید، به خواستهٔ فقها وقعی ننهاد و از قتل او ابا کرد. فقها هم بیکار نشستند و شکواییه‌ها نزد صلاح‌الدین ایوبی فرستادند و انجام این کار را از او خواستند. صلاح‌الدین به ملک ظاهر نامه‌ای نوشت و به بهانهٔ برخی ملاحظات سیاسی دستور قتل سهروردی را داد. فقها هم به اصرار خود ادامه دادند تا سرانجام ملک ظاهر خلاف میل باطنی خود، شیخ را در حلب زندانی کرد. شیخ در زندان در سن ۳۶ یا ۳۸ سالگی به نحو مرموزی بدرود حیات گفت.^۳

* تأمل

— به نظر شما کسی که عقل خود را در فلسفه به بلوغ نرسانده می‌تواند در مسیر سلوک و قرب الی الله موفق شود؟

— چرا سهروردی برای کشف حقیقت، این همه سختی را تحمل کرد؟

آثار و تألیفات

سهروردی در طول عمر کوتاه اما پربار خود در زمینهٔ فلسفه کار زیادی انجام داد و حدود پنجاه کتاب و رساله از او به یادگار ماند. نوشته‌های او رموز حکمت و اسرار عرفان را شامل می‌شود و موجب

۱- در همان جا بود که شاگرد و پیرو وفادارش شمس‌الدین محمد شهرزوری مؤلف کتاب تَزَهة الارواح و روضة الافراح به وی پیوست.

۲- بیش از سهروردی نیز جماعتی این سینا را ملحد و کافر خوانده بودند و او در پاسخ گفته بود:

کفر چومنی گزاف و آسان نبود محکم‌تر از ایمان من، ایمان نبود
در دهر جو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

۳- به روایتی او را به دار آویختند و به روایتی او را خفه کردند و برخی نوشته‌اند که چون شیخ دانست که قصد کشتن او دارند، این تقاضا را مطرح کرد: مرا در خانه‌ای محبوس سازید و طعام و شراب به رویم ببندید تا پیش پروردگارم بروم.

سرانجام در روز جمعه آخر ذی‌الحجّة الحرام ۵۸۷، جنازهٔ او را از زندان بیرون آوردند. علت قتل او معاندت با شرایع آسمانی اعلام شد و به این ترتیب، سهروردی نیز سرنوشتی همانند سقراط یافت. تذکره نویسان او را شیخ مقتول و پیروانش او را شیخ شهید لقب دادند.

اعجاز حکیمان و عارفان است. نگارش او در نهایت فصاحت و بلاغت است و ادیبان و نویسندگان او را تحسین کرده‌اند.

آنچه سهروردی به زبان پارسی نگاشته است حاوی عبارات بدیع در حکمت و از گوهرهای نثر فلسفی و عرفانی این زبان است و آنچه به زبان عربی نوشته، نثری پخته و بسیار عالی دارد. همه کتاب‌ها و رساله‌های او آراسته به آیات قرآنی و سرشار از احادیث است و اتصال او را به خزاین وحی نبوی نشان می‌دهد. کتاب‌های سهروردی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- کتاب‌های صرفاً فلسفی او که به زبان عربی نوشته شده و عبارت‌اند از: تلویحات، مقوامات، مطارحات و حکمة الاشراق. او در سه کتاب نخست، مسائل فلسفی را از دیدگاه مشائیان مطرح کرده و در موارد متعدد به شیوه خود آنها به ایشان انتقاد کرده است. این کتاب‌ها تسلط کامل سهروردی را بر حکمت مشائی آشکار می‌سازند.

کتاب چهارم یا «حکمة الاشراق»، مهم‌ترین اثر فلسفی او به‌شمار می‌رود و به راستی فلسفه جدیدی را شامل می‌شود. سهروردی در این کتاب از شیوه مشائیان فراتر می‌رود و به آرزوی ابن سینا در زمینه تحقیق بخشیدن به حکمت مشرقی جامه عمل می‌پوشاند.

۲- دسته دوم، رساله‌های عرفانی اوست که به زبان پارسی و عربی تألیف شده و حاوی حکایات پر رمز و رازی است که در آنها مراحل سیر و سلوک نفس از حسیض عالم طبیعت تا برترین مراتب هستی و نیل به رستگاری، به طریقه اشراقی توصیف شده است.

این رساله‌ها عبارت‌اند از: عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، لغت موران، صغیر سیمرخ، هیاکل النور، الواح عمادی، کلمة التصوف و ...

۳- ترجمه‌ها و شروحاتی که سهروردی بر کتب پیشینیان خود و قرآن مجید و احادیث تحریر کرده است؛ مانند ترجمه فارسی رساله الطیر ابن سینا، شرحی بر اشارات و تنبیهات، تفاسیری بر چند سوره قرآن و برخی احادیث.

۴- دعاها و مناجات‌نامه‌هایی به زبان عربی که الواردات و التقدیسات نامیده شده است.

* تکمیل

اگر در هر کلاس از بین دانش‌آموزان ایران حداقل یک نفر همانند شیخ بیشتر عمر خود را در تحقیق و تفحص و سیر و سلوک و نگارش آثار متعدّد و پرمغز بگذرانند، چه آینده‌ای را برای ایران اسلامی پیش بینی می‌کنید؟

روش اشراقی

حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب قیاس برهانی اکتفا نمی‌کند بلکه شیوه استدلالی محض را با سیر و سلوک قلبی همراه می‌سازد. فیلسوف اشراقی می‌کوشد هر آنچه را در مقام بحث و نظر و بر پایه براهین محکم عقلی استوار می‌کند، به تجربه درونی دریابد و به ذائقه دل نیز برساند. سهروردی تحقیق فلسفی به شیوه استدلالی محض را بی حاصل می‌داند و سیر و سلوک روحانی را هم بدون تربیت عقلی و استدلالی موجب گمراهی قلمداد می‌کند. پس، حکمت اشراق هم با حکمت مشاء و هم با تصوف و عرفان متداول متفاوت است؛ زیرا حکمت مشاء از عقل نظری فراتر نمی‌رود و عرفان و تصوف رسمی نیز به برهان و استدلال بهای چندانی نمی‌دهد.^۱

تحقیق

از نظر سهروردی خطر فیلسوفان بی سلوک و سالکان بی فلسفه و استدلال چیست؟ (به نظر شما ابلیس بر کدام دسته غالب تر است؟)

* کشف

با توجه به متن زیر که ترجمه متنی از مطارحات شیخ اشراق است فیلسوف حقیقی از نظر شیخ اشراق چه کسی است؟ «اگر کسی فکر کند که می‌تواند تنها به وسیله مطالعه کتب، بدون سیر و سلوک طریق قدسی عرفان و بدون داشتن تجربه مستقیم انوار روحانی، فیلسوف (حکیم یا خردمند) شود اشتباه بزرگی مرتکب شده است درست همان گونه که سالک طریق قدسی، یعنی عارف که فاقد نیروی تفکر تحلیلی (حکمت بحثی و استدلالی) است تنها یک عارف ناقص و غیر کامل است، همین طور هم جست و جوگر حقیقت، یعنی فیلسوف، اگر فاقد تجربه مستقیم و بی واسطه اسرار الهی باشد فقط فیلسوفی ناقص و حقیر و کم قدر است.» (مطارحات، صفحه ۳۶۱)

تفکر

ایرادهای مهم شیخ اشراق به حکمت مشاء و عرفان رسمی چیست؟

۱- مشهور است که ابن سینا با ابوسعید ابوالخیر، عارف نامدار زمان خود، ملاقات کرد و پس از سه روز مصاحبت و مجالست با هم وداع کردند و از هم جدا شدند. وقتی شاگردان ابن سینا درباره ابوسعید از وی سؤال کردند، بوعلی گفت: او می‌بیند آنچه را که ما می‌دانیم. اصحاب ابوسعید هم جوایب نظری درباره ابن سینا شدند و او گفت: او می‌داند آنچه را که ما می‌بینیم. شیخ اشراق حکیم واقعی را کسی می‌داند که دانش و بینش را با هم آمیخته است.

مدارج دانایی

سهروردی کسانی را که در جست و جوی معرفت‌اند، به چهار دسته تقسیم می‌کند:

- ۱- آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته‌اند و جویای آن هستند.
 - ۲- آنان که به معرفت ظاهری دست یافته و در فلسفه استدلالی به کمال رسیده‌اند ولی از ذوق و عرفان بی‌بهره‌اند. سهروردی، فارابی و ابن‌سینا را از این دسته می‌شمارد.
 - ۳- آنان که به صور استدلالی و طریقه برهانی توجهی ندارند و همچون حلاج و بایزید بسطامی و بوسهل سُستری فقط به تصفیه نفس پرداخته و درون را به نور معرفت روشنی بخشیده‌اند.
 - ۴- سرانجام آنان که هم در صور برهانی به حد کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. او این افراد را حکیم متأله می‌خواند و می‌نویسد:
- «هرگاه اتفاق افتد که در زمانی حکیمی غرق در تأله بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست ... و جهان هیچ‌گاه از حکیمی که چنین باشد خالی نیست ... زیرا صاحب مقام خلافت را بایسته است که امور و حقایق را بی‌واسطه از مصدر جلال دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست؛ بلکه گاه باشد که امام متأله در ظاهر مستولی باشد و گاه به طور نهانی ... و او راست ریاست تامه؛ اگر چه در نهایت گمنامی باشد.
- و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی (برعالم و آدم) سایه افکند».

* تکمیل

— با توجه به متن زیر مناسب‌ترین نوع تعلیم و تربیت اسلامی از نظر شیخ اشراق چه نوع تعلیم و تربیتی است؟

«شیخ اشراق در المشارع و المطارحات معتقد است برای وصول به مقام حکمت و درک علوم الهی علاوه بر طلب و کوشش مداوم داشتن استاد کامل و راهنمای ماهر از شروط اساسی است تا در پرتو هدایت آن استاد با کوشش خستگی‌ناپذیر بارقه‌ای از نور حکمت طالب را روشن نموده و سکینه ثابت الهی نصیب وی گردد». (ابراهیمی دینانی، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، صفحه ۲۰)

— با توجه به کتاب تلویحات پنج طبقه‌ای که شیخ اشراق برای حکما قائل است بنویسید.

استخراج پیام

چرا شیخ اشراق مدارج دانایی را از اهل فلسفه آغاز و به کسانی که هم در حکمت بحثی (فلسفه و استدلال عقلی) و هم در حکمت ذوقی (عرفان) به کمال رسیدند ختم می‌کند؟

منابع حکمت اشراق

شیخ اشراق برای تدوین فلسفه خویش از منابعی چند مدد جسته است. تأثیر این منابع را در سراسر آثار او می‌توان مشاهده کرد:

۱- حکمت الهی یونان: او در میان یونانیان برای فیثاغورث، امپدکلس^۱ و به ویژه افلاطون ارزش و احترام خاصی قائل بوده و افلاطون را «امام الحکمه» و پیشوای حکمای اشراق می‌داند. مقام علمی ارسطو را می‌ستاید، اما افلاطون را بسی برتر از وی می‌داند و بر این سینا خرده می‌گیرد که چرا اهمیت افلاطون را شناخته و سرمایه علمی او را اندک شمرده است. به نظر سهروردی، افلاطون نیز حکیمی اشراقی بوده و بحث و استدلال را با ذوق عرفانی جمع کرده است.

۲- حکمت مثناء: شیخ اشراق با حکمت مثناء و به ویژه افکار ابن سینا آشنایی کامل داشته و بهره فراوانی که از تعالیم ابن سینا نصیب او شده، در نوشته‌هایش نمایان است. او از کتب عرفانی و رمزی ابن سینا حظ بسیار برده و بدون شک اجزائی از حکمت مشرقی و قطعاتی از کتاب «الانصاف» ابن سینا را در دسترس داشته است.

۳- حکمت ایران باستان: شیخ اشراق به حکمت پارسی و شخص زرتشت توجه خاصی داشته و پاره‌ای از مطالب و برخی از اصطلاحات حکمت اشراق را از اوستا و منابع پهلوی گرفته است. او در کتاب حکمة الاشراق از زرتشت با عنوان حکیم فاضل نام برده و خود را زنده کننده حکمت ایران باستان معرفی کرده است.

۴- تعالیم اسلامی: شیخ اشراق حکیمی مسلمان و معتقد و پای بند به ظاهر و باطن دین بوده، در فقه اسلامی کتاب نوشته است و سوره قرآنی را تفسیر کرده و کتب او سرشار از آیات قرآنی و روایات اسلامی است. وی دوگانه پرستان و پیروان مانی و مزدک را آشکارا نکوهش می‌کند. به علاوه، نظر بلند عارفانه و دل شوریده او با تعصبات ملی و قومی به هیچ روی تناسب و سازگاری ندارد.



زرتشت

تأمل فلسفی

از اینکه شیخ اشراق در میراث گذشتگان حکمت الهی را جست‌وجو می‌کند و معتقد است انس پیشینیان با واقعیت و درک آنان از حقیقت بیشتر و روشن‌تر از متأخران است، چه نتیجه‌ای را در خصوص تفکر بشری از آغاز تا کنون می‌توان گرفت؟

حقیقت واحد

سهروردی از تعالیم اسلامی آموخته بود که حقیقت امری واحد و منسوب به منشأ واحد یعنی ذات الهی است: «الحقُّ من ربِّک»^۱ و هر آن کس که از حقیقت بهره‌ای دارد، وامدار مبدأ حقیقت است. او می‌گوید: «حقیقت، خورشید واحدی است که به جهت کثرت مظاهرش تکثر نمی‌یابد؛ شهر واحدی است که باب‌های کثیر دارد و راه‌های فراوان به آن منتهی می‌شود»^۲.

از نظر سهروردی، حقیقت در دل حکیم وطن دارد؛ هیچ سرزمین و قوم خاصی بر دیگران برتری ندارد، مگر اینکه از حقیقت و حکمت بهره بیشتری داشته باشد.

به عقیده سهروردی، در ایران باستان امتی می‌زیست که مردم را به حق رهبری می‌کرد. خداوند نیز این امت را به راه راست هدایت می‌فرمود. سهروردی افراد این امت را پهلوانان و جوانمردانی بیگانه‌پرست می‌داند که مسمول آیه «خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آوردند و ایشان را از ظلمات به سوی نور هدایت می‌کند»^۳ شدند و به مرحله شهود نور الهی رسیدند. او آنها را در زمره حکیمانی می‌داند که به مدد شیوه اشراقی به مقام عرفان دست یافته‌اند.^۴ توجه سهروردی به حکمت ایرانیان یادآور این حدیث نبوی (ص) است: «اگر علم در ثریا هم باشد، مردانی از فارس به آن دست می‌یابند»^۵.

در واقع، تفکر سهروردی نشانه توانایی عظیم فرهنگ اسلامی در هضم و جذب اندیشه‌های گوناگون است. این فرهنگ غنی، حکیمی را پرورش داده که می‌تواند میراث فرهنگی ایران باستان و پهلوانان فرزانه‌ای چون کیومرث و تهمورث و حکیمانی چون زرتشت و جاماسب را با میراث یونانیان و سرمایه عارفان بزرگ اسلامی چون بسطامی و حلاج در افق اندیشه اسلامی تألیف کند و حکمتی عظیم فراهم آورد.

۱- حقیقت از جانب خدای توسل (سوره بقره، آیه ۱۴۷).

۲- کلمة الصوف - در لزوم تمسک به کتاب و سنت و اینکه حقیقت واحد است.

۳- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۴- مجموعه مصنفات شیخ اشراق جلد سوم، الواح عمادی، لوح چهارم، ص ۱۸۴

۵- کنز العمال، جلد ۱۲، ص ۹۰

* گفت‌وگوی فلسفی

عبارت زیر را تفسیر کرده و پس از آن با بحث و استدلال بهترین تفسیر را انتخاب نمایید :

«حقیقت، خورشید واحدی است که به جهت کثرت مظاهرش تکثر نمی‌یابد؛ شهر واحدی است که باب‌های کثیر دارد و راه‌های فراوان به آن منتهی می‌شود.»

* کشف رابطه

چه رابطه‌ای بین عبارت قبلی و عبارت زیر وجود دارد؟

«کسانی که از صعود به قله قاف حقیقت خود را ناتوان می‌بینند به حکم تن آسانی و سهولت طلبی افسانه را به جای حقیقت برمی‌گزینند، و در این سودای بی‌حاصل است که جنگ هفتاد و دو ملت آغاز می‌گردد.»

تمثیل اشراق

فلسفه سهروردی بر حقیقت نور و ظلمت استوار است و علت نام‌گذاری فلسفه او به «اشراق» – به معنای لغوی «روشن کردن و نورانی شدن» – نیز به همین جهت است.

کلمه اشراق از یک طرف به مفهوم نور و روشنایی است و از طرف دیگر به جهت جغرافیایی «مشرق» مربوط می‌شود. سهروردی بر پایه همین معنای دو وجهی کلمه اشراق به توصیف جهان می‌پردازد و در واقع همان کاری را انجام می‌دهد که ابن سینا در صدد انجام آن بود. به نظر شیخ اشراق، نور حقیقتی واحد است که هم نور و روشنایی ظاهری و مرئی و هم نور و روشنایی باطنی و نامرئی را دربر می‌گیرد. نور حقیقتی است که در مراتب گوناگون ظهور می‌کند، ولی این مراتب در اصل نورانیت هیچ تفاوتی با هم ندارند.

جغرافیای عرفانی

فلسفه اشراق بر پایه یک جغرافیای عرفانی استوار است. در این جغرافیای عرفانی، مشرق جهان، نور محض یا جهان فرشتگان مقرب است که از هر نقص و تاریکی منزّه است و به دلیل تجرد از ماده، موجودات خاکی و فناپذیر نمی‌توانند آن را مشاهده کنند. غرض از مغرب کامل، جهان تاریکی یا عالم

ماده و منظور از مغرب وسطی افلاک و ستارگان مرئی است که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته است. بنابراین، هرجا که سهروردی از مشرق و مغرب یا از خورشید طلوع کننده و غروب کننده سخن می‌گوید، کلام او را باید بر مبنای این جغرافیای نور و ظلمت در جهان هستی تفسیر کنیم.

* تکمیل

اگر لفظ اشراق در عالم محسوس دلالت دارد بر فروغ بامداد و لحظه‌ای که در آن، سبیده صبحگاهی در نخستین پرتو خورشید پدیدار می‌آید، در آسمان معقول جان بر چه می‌تواند دلالت داشته باشد؟

آفرینش و اشراق

سهروردی از واقعیت اشیا به «نور» تعبیر می‌کند و تفاوت موجودات را در شدت و ضعف نورانیت آنها می‌داند. نور حقیقتی است ذاتاً روشن و روشنایی هرچیز وابسته به اوست. لذا همه چیزها به واسطه نورانیت نور آشکار و تعریف می‌شود و قابل شناسایی است. ذات باری تعالی که خود، هستی مطلق و مبدأ همه واقعات جهان است، نور محض است و سهروردی با الهام از قرآن کریم از او به «نور الانوار»^۱ تعبیر می‌کند. او در این باره می‌گوید:

«ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا بی‌بسته نورافشانی (اشراق) می‌کند و بدین ترتیب متجلی می‌شود و همه چیزها را به وجود می‌آورد و با اشعه خود به آنها حیات می‌بخشد. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری عبارت از وصول کامل به این روشنی است»^۲.

تحقیق

بر اساس جغرافیای عرفانی شیخ اشراق «مشرقیان» چگونه تفسیر می‌یابند؟

* تطبیق و مقایسه

چه شباهتی بین خورشید در تمثیل غار افلاطون و نور الانوار شیخ اشراق وجود دارد؟

۱- یادآور آیه شریفه: الله نور السموات و الارض ... (سوره نور، آیه ۳۵)

۲- حکمة الاشراق.

* تأمل و استنباط

دیدن هر شیء به واسطه نوری است که از آن به چشم برخورد می‌کند، حال رؤیت خود نور برای چشم چگونه امکان‌پذیر است؟ از پاسخ خود چه نتیجه‌ای درخصوص آیه ۳۵ سوره نور می‌توان گرفت.

قاعده امکان اشرف

سهروردی برای تبیین نظام آفرینش از یک قاعده مهم فلسفی به نام قاعده «امکان اشرف» استفاده می‌کند. برای درک مفهوم این قاعده ابتدا به این مثال ساده توجه کنید:

چشمه‌ای را در نظر آورید که از سرچشمه جریان پیدا می‌کند و به سوی جویبارها و برکه‌های اطراف خود سرازیر می‌شود. واضح است که تا زمانی که نزدیک‌ترین برکه به جریان آب پر نشود، نوبت به جویبارها و برکه‌های بعدی نمی‌رسد. لذا اگر در پایین دست چشمه، برکه‌ای را پر از آب ببینیم، به دلالت التزامی نتیجه می‌گیریم که حتماً برکه‌های بالادست قبلاً پر شده‌اند.

با توجه به مثال فوق، اصل قاعده بدین صورت بیان می‌شود:

اگر دو موجود ممکن را در نظر بگیریم و یکی در سلسله مراتب هستی بر دیگری مقدم باشد، یعنی اشرف از آن باشد، در این صورت در مقام موجود شدن، ممکن اشرف اول موجود می‌شود یعنی فیض وجود اول به او می‌رسد و بعد از او ممکن دیگر را بهره‌مند خواهد ساخت.

استفاده‌ای که از این قاعده می‌شود این است که اگر برای ما ثابت نشده باشد که موجود اشرف تحقق یافته است، می‌توانیم با ملاحظه موجود غیر اشرف، وجود اشرف را ثابت کنیم. در این صورت شکل برهان چنین خواهد بود:

اگر ممکن غیر اشرف وجود یافته باشد، ممکن اشرف مقدم بر آن موجود خواهد بود.

لیکن ممکن غیر اشرف وجود یافته است.

پس ممکن اشرف مقدم بر ممکن غیر اشرف موجود شده است.

تأمل

- ۱- اگر کسی خود فاقد پول و ثروت باشد آیا می‌تواند بخشنده پول باشد؟
- ۲- آیا اولین مرتبه بعد از پوتو نور قوی، باید به منبع نور شبیه باشد، یا به آخرین درجه‌ای که نور به تاریکی می‌گراید؟
- ۳- آیا می‌توان باور کرد که بلافاصله بعد از منبع نوری قوی، نوری ضعیف باشد و از آن نور

- ضعیف نوری قوی تر از اولین پرتو نور از منبع، وجود پیدا کند؟ چرا؟
- ۴- اگر از خداوند واحد، یک چیز وجود پیدا کند، این موجود به حیث درجه وجودی باید ضعیف ترین مرتبه را داشته باشد یا قوی ترین؟
- ۵- چه نقصان هایی در عالم ماده می بینید؟ آیا ضعف در موجودات ممکن دارای مرتبه است؟ آیا وجود مراتب می تواند ثابت کننده عالی ترین مرتبه وجود باشد؟

تکمیل

آیا این سؤالات از اولین تا آخرین سؤال می تواند ذهن را مرتبه به مرتبه به اثبات خدای واحد یا نورالانوار برساند؟

مراتب انوار

سهروردی واجب الوجود را نورالانوار می داند و همه مراتب وجود را نیز که از نورالانوار صادر شده اند، با استفاده از کلمه نور توصیف می کند.

چون در فیض ازلی را گشود
شعشعه زد لمعه جود از وجود
کرد فیوضات وجودی ظهور
بر مثل آیه الله نور

سهروردی با استفاده از قاعده امکان اشرف اثبات می کند که در مراتب هستی، فرشتگان بی شماری وجود دارند. شیخ هریک از آنها را «نور قاهر» می نامد. انوار قاهر، تجلی نور الهی هستند که سراسر قلمرو هستی را پر کرده اند و مرتبه هریک بالاتر از دیگری است. انوار قاهر یک زنجیره طولی از فرشتگان را در نظام هستی تشکیل می دهند. علاوه بر این رشته طولی، سهروردی از طریق قاعده امکان اشرف یک رشته عرضی از انوار را نیز اثبات می کند که هم رتبه و هم درجه اند و نسبت به یکدیگر جنبه وجود بخشی و علیت ندارند. او این طبقه از انوار قاهر را که تدبیر همه امور عالم طبیعت به عهده ایشان است، «ارباب انواع» می نامد. به نظر شیخ اشراق، تأثیر طبقه عرضی انوار یعنی همان ارباب انواع^۱ در طبیعت به وساطت رشته ای دیگر از فرشتگان که مرتبه آنها پایین تر از ارباب انواع است، انجام می شود. شیخ اشراق این رشته متوسط از فرشتگان را «انوار مدبر» و گاهی «انوار اسپهبدی» می نامد. این طبقه متوسط از فرشتگان به مرتبه ای از جهان ماورای طبیعت تعلق دارند که حکمای بعد از سهروردی آن را «عالم مثال» یا «عالم ملکوت» نامیده اند. این مرتبه، در فلسفه اسلامی

۱- در اصطلاح سهروردی، ارباب انواع همان مثل افلاطونی است.

جایگاه بسیار مهمی دارد.

نزد مشائین، عالم عقول زنجیره‌ای طولی از مجردات بود که بلافاصله بعد از جهان طبیعت قرار داشتند و طبیعت تحت نفوذ تدبیر آخرین آنها قرار داشت. در فلسفه سهروردی طبقه بندی عالم هستی به اثبات مرتبه دیگری در مجردات منجر شد. این مرتبه واسطه میان عقول (یا انوار قاهره و ارباب انواع در نظر سهروردی) و عالم طبیعت و در واقع، همان انوار اسپهبدیه یا «عالم مثال» است. با اثبات این مرتبه، زمینه برای مباحث مهم دیگری در فلسفه اسلامی فراهم شد. بحث اثبات تجرد بعد خیال در انسان و اتحاد عالم و معلوم در همه مراتب و اثبات معاد جسمانی – که صدرالمتألهین به طور گسترده به بحث درباره آنها پرداخته – در گرو اثبات همین عالم متوسط، یعنی عالم مثال است.

نظریه شناخت

سهروردی علاوه بر اینکه جهان هستی و سلسله مراتب موجودات را بر اساس بینش اشراقی تفسیر می‌کند، احوال نفس آدمی و شناخت و معرفت در او را هم به همین شیوه توضیح می‌دهد. ساحت عرفانی اندیشه ابن سینا آن قدر وسعت نیافت که بتواند از شناخت نظری و استدلالی فراتر رود و تجربه عرفانی را هم دربرگیرد. اندیشه ابن سینا در فضای عقلی صرف باقی ماند اما نظریه «اشراق» راه را برای اتحاد و درهم آمیختگی دانش نظری و برون‌نگر فیلسوفان و ذوق عرفانی و درون‌نگر عارفان هموار کرد. در فلسفه اشراق این مهم به برکت عبور از مرحله علم حصولی به عرصه علم حضوری میسر گردیده است.

* تحقیق

تحقیقی را با کمک دوستان در خصوص «چیستی شناخت» و «تاریخ بحث در مورد شناخت» تهیه کرده و برای کلاس همراه با نقد و گفت‌وگو ارائه دهید.

* کشف

رابطه بین مخلوقات با خداوند چه نوع رابطه‌ای است؟ آیا این رابطه گسستنی است؟ چرا؟

* جست‌وجو و کشف رابطه

در خصوص عالم مثال سهروردی تحقیق کنید و اهمیت آن را به بحث بگذارید؟

* تطبیق و نمونه‌یابی

آیا می‌توانید نمودار مراتب وجود را از نور الانوار تا عالم ماده مطابق شرح شیخ اشراق در خصوص آفرینش از نور الانوار ترسیم کنید؟ نمودار خود را با دیگر همکلاسی‌هایتان مقایسه کنید؟ کدام یک از نمودارها مراتب نور یا آفرینش را کامل‌تر نشان می‌دهد؟

مقایسه و تطبیق

نظام آفرینش ابن‌سینا چه شباهتی با نظام آفرینش شیخ اشراق دارد؟ تفاوت و نوآوری نظام شیخ اشراق در چیست؟

علم حصولی و علم حضوری

در منطق آموخته‌اید که انسان از طریق صورتی از اشیا که در ذهن او نقش می‌بندد، نسبت به آنها علم و آگاهی پیدا می‌کند؛ مثلاً به واسطه‌ی صور درخت، اسب، کتاب، کوه و ... آنها را می‌شناسد. به همین دلیل، در تعریف علم گفته‌اند: *اَلْعِلْمُ هُوَ الصَّوْرَةُ الْحَاصِلَةُ مِنَ الشَّيْءِ عِنْدَ الْعَقْلِ*؛ علم عبارت است از صورتی از شیء که در ذهن حاصل می‌شود.

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که علم ما به همین صور علمی که در ذهن نقش می‌بندد، چگونه علمی است؟ آیا علم ما به صوری چون درخت، سنگ، اسب و شتر نیز به وساطت صور دیگری است؟ آیا از صوری که از اشیا در ذهن داریم، به واسطه‌ی صورت‌های دیگری آگاه می‌شویم یا آگاهی ما از آن صور مستقیم و بی‌واسطه است؟ اگر علم ما به صور ذهنی اشیا غیر مستقیم و به واسطه‌ی صورت‌های دیگر باشد، همین پرسش را درباره‌ی صور اخیر نیز می‌توان مطرح کرد: آیا علم ما به صور صور اشیا نیز به واسطه‌ی صور دیگر است یا نه؟ به همین ترتیب، می‌توان مرحله به مرحله همین سؤال را درباره‌ی این صورت‌ها مطرح کرد. این کار در نهایت به یک تسلسل باطل منتهی می‌گردد و در نتیجه، علم و شناخت غیر ممکن می‌شود. گذشته از این ما در ذهن خود به غیر از صور اشیا خارجی، صور دیگری نمی‌یابیم که معرف صور اشیا به ما باشند؛ یعنی، آگاهی ما به صور علمیه، متکی به صور دیگری نیست.

علم ما به اشیا خارجی که از طریق این صور علمیه حاصل می‌شود، علم حصولی نام دارد و علم ما به همین صور علمیه که بی‌واسطه و مستقیم است، علم حضوری خوانده می‌شود؛ به عبارت دیگر، این صورت علمیه، از آن جهت که از شیء خارجی حکایت دارد، علم حصولی است و از آن جهت که بی‌هیچ واسطه‌ای خود را به ما نمایان می‌سازد، علم حضوری است. در نتیجه، آگاهی ما از اشیا و موجودات به علم

حضوری باز می‌گردد. هر علم حصولی مبتنی بر یک علم حضوری است و بدون علم حضوری هیچ علمی حاصل نمی‌شود.

تشخیص

کدام یک از موارد زیر مصداق علم حضوری است و کدام یک مصداق علم حصولی :

۱- تشنگی ۲- درد ۳- غم ۴- توجه به خداوند ۵- فقر ۶- بی‌سوادی ۷- عشق ۸- صور علمی ۹- ترس ۱۰- اعتماد به دیگران

آیا می‌توانید بیان کنید چرا بعضی از این امور مصداق علم حضوری‌اند؟

معلوم بالذات، معلوم بالعرض

دانستیم که در علم حصولی، شناخت ما نسبت به اشیای خارجی همواره از طریق یک صورت ذهنی از اشیای خارجی تحقق می‌پذیرد، به طوری که علم ما به آن اشیا به طور غیرمستقیم و با واسطه است؛ مثلاً صورت گل سرخ در ذهن ما واسطه قرار می‌گیرد تا ما از آن گل سرخ که در خارج از ذهن ماست، آگاهی یابیم. علم ما نسبت به گل سرخی که خارج از ذهن ماست، از طریق صورت آن حاصل می‌شود، ولی از صورت گل سرخ به واسطه صورت یا تصویر دیگری آگاه نمی‌شویم و علم ما نسبت به آن، عین همان صورت گل سرخ است.

اگر تصویر گل سرخ را در آینه مشاهده کنیم، آنچه به طور مستقیم می‌بینیم تصویری است که در آینه است. صورت ذهنی گل سرخ نیز در حکم همان تصویر آینه است. گرچه غرض ما این است که گل سرخ خارج از ذهن را رؤیت کنیم و نه صورت ذهنی آن را، اما این غرض به دست نمی‌آید، مگر از طریق صورت ذهنی آن. کسی که خود را در آینه تماشا می‌کند، در واقع می‌خواهد سیمای خود را رؤیت کند اما آنچه می‌بیند چیزی جز تصویر سیمای خودش نیست.

بنابراین، آنچه به طور مستقیم برای ما معلوم است و ذهن ما به آن آگاهی بی‌واسطه دارد، همان صورت شیء خارجی است که به علم حضوری دریافت می‌شود. همین صورت علمیه معلوم واقعی ماست و به همین جهت، به صورت ذهنی، معلوم حقیقی یا معلوم بالذات گفته می‌شود.

از سوی دیگر، شیء خارجی که خودش از ما غایب است و آگاهی ما نسبت به آن از طریق صورتی است که در ذهن ما بوده و از آن شیء حکایت می‌کند، برای ما معلوم واقعی نیست و به همین جهت، به آن معلوم مجازی یا معلوم بالعرض گویند.

بنابراین، در حالت کلی چیزی که واقعیت آن برای ما آشکار و خود آن بدون واسطه نزد ما حاضر باشد و به علم حضوری برای ما معلوم گردد، «معلوم بالذات» ماست، اما چیزی که واقعیت آن نزد ما حاضر نباشد؛ بلکه تنها صورت ذهنی آن را در ذهن خود ببایم و به واسطه صورت ذهنی از آن آگاه شویم، برای ما «معلوم بالعرض» خواهد بود.

نام فروردین نیارد گل به باغ
شب نگردد روشن از اسم چراغ
تا قیامت زاهد ار می کند
تا نوشد باده مستی کی کند

* استدلال و تطبیق

چرا اشیای خارجی می‌توانند برای ما معلوم گردند؟ معلومات ما چگونه برای ما معلوم هستند، به واسطه معلومات دیگر؟ پاسخ خود را با پاسخ به فعالیتی که بعد از مبحث آفرینش و اشراق و قبل از مبحث قاعده امکان اشرف داده‌اید مقایسه کنید. چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

اشراق نفس

به عقیده سهروردی، شناخت حقیقی که همانا اتصال نفس با واقعیت و معلوم بالذات است، از همین علم حضوری نفس به خود سرچشمه می‌گیرد. او تأکید می‌کند که اگر موجودی از ذات خویش آگاه نباشد، به غیر خود نیز آگاهی پیدا نخواهد کرد؛ زیرا هر علم و ادراکی بر علم حضوری استوار است و علم حضوری نیز مبتنی بر علم حضوری نفس به خویش است. علم حضوری به نفس، پیش از هر علم حضوری دیگری حاصل می‌شود و تا آدمی از نفس خود آگاهی نداشته باشد و آن را درک نکند، هیچ علم حضوری دیگری هم نخواهد داشت. علم حضوری عبارت است از حضور واقعیت معلوم در نزد نفس انسان و کدام معلوم است که از خود نفس به خود نزدیک‌تر باشد و نزد خود حاضرتر؟ پس علم حضوری به نفس بر هر علم حضوری دیگری مقدم است و هر علم حضوری دیگری در پرتو علم حضوری به نفس حاصل می‌شود. از این رو، می‌توان سنگ بنای همه شناخت‌ها و آگاهی‌ها را همین علم حضوری نفس به خود دانست.

سهروردی نفس انسان را نیز یکی از انوار مجرد می‌داند و علم حضوری نفس را به خود همان ظهور و تابش نورانیت نفس برای خویش توصیف می‌کند. نفس انسان به منزله یک منبع نور هم خود عین روشنایی است و هم همه چیز در پرتو نور آن معلوم و آشکار می‌شود. از آنجا که هر شناخت و ادراکی به برکت علم حضوری نفس به خود پیدا می‌شود و از آنجا که نفس آدمی عین نورانیت و روشنایی است، پس هر شناخت

و ادراکی در شعاع نورانیت نفس به دست می‌آید؛ یعنی، با اشراق و روشنایی نور نفس درک حقیقت برای انسان ممکن و میسر می‌شود.^۱

تأمل فلسفی

چرا ما می‌توانیم به ناآگاهی‌های خود آگاه گردیم؟ اگر ما به آگاهی‌های خود آگاه نباشیم می‌توانیم با دیگران در مورد امور مختلف سخن بگوییم؟ آیا ما وقتی به چیزی آگاه هستیم به اینکه این آگاهی از خود ماست می‌توانیم شک کنیم؟ چرا؟

تکمیل

اگر همه آگاهی‌های ما به آگاهی از خود نرسد چه اتفاقی می‌افتد؟

دیالوگ فلسفی

سخن سهروردی را در خصوص علم حضوری به نفس در آخرین پاراگراف مبحث اشراق نفس برای دوستان خود تفسیر کنید. آیا دوستان شما تفسیر شما را قبول دارند؟ دلیل آنها را جویا شوید. آیا استدلال سهروردی برای شما یقین‌عاری از شک به وجود می‌آورد؟

تشخیص

علم انسان به کدام یک از قضایای زیر مصداق علم حضوری است و کدام یک مصداق علم حصولی:

- ۱- من هستم ۲- معلم در کلاس است. ۳- چه درخت زیبایی در حیاط مدرسه وجود دارد.
- ۴- ما مسلمان هستیم. ۵- شما به من اعتماد دارید. ۶- من این کاغذ را سفید می‌بینم.

۱- امام خمینی - رضوان الله علیه - در پیام خود به میخائیل گورباچف می‌نویسند: «... از اهل تحقیق بخواهید که به کتاب‌های سهروردی - رحمة الله علیه - در حکمت اشراق مراجعه کرده و برای جناب‌عالی شرح کنند که: جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس است نیازمند می‌باشد و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش میرا از پدیده حسی است.»

مشرق‌ها و مغرب‌ها

در جغرافیای عرفانی عالم هستی، مشرق نقطه تجلی نور وجود است و اشیا و موجودات در پرتو این تجلی ظاهر می‌شوند. مغرب نقطه‌ای است که در آن نور رو به تاریکی و غروب می‌نهد.

خورشید رُخَت چو گشت پیدا ذرات دو گون شد هویدا
مهر رخ تو چو سایه انداخت زان سایه پدید گشت اشیا

سهروردی مراتب و درجات شناخت و سیر انسان در مدارج معرفت و حقیقت را نیز با همین مفهوم مشرق و مغرب توضیح می‌دهد.

از آنجا که نفس انسان نور مجرد و نورانیت عین روشنایی و ظهور است، پس نفس، هم در نزد خود حاضر و برای خود ظاهر است و هم در این نورانیت نفس، حقیقت اشیا بر انسان ظاهر و آشکار می‌گردد. پس اگر نفس آدمی نورانیت بیشتری کسب کند و علم حضوری در او تقویت شود، حقایق اشیا را بهتر رؤیت می‌کند و به شناختی عمیق‌تر و کامل‌تر دست می‌یابد. این نورانیت زمانی فزونی می‌گیرد که نفس انسان شایستگی دریافت نور بیشتر را از مبدأ نور - یعنی ذات نورالانوار - به دست آورد و به عبارت دیگر، نفس او همچون مشرقی گردد که خورشید حقیقت در آن طلوع و نورافشانی می‌کند. نفس انسان که به دلیل انتساب به نورالانوار یک حقیقت نورانی است، می‌تواند با کسب لیاقت معنوی، مشرق طلوع انوار بالاتری باشد و در مسیر کمال ارتقا پیدا کند.

پس جوینده حق و حقیقت که حُبّ دانایی با وجود او آمیخته است، مهیای اشراق و کسب نور از مبدأ انوار می‌شود. وجود او همانند مشرقی است که نور حقیقت در آن ظاهر می‌گردد و این جوینده حق پی‌درپی از مرتبه‌ای از شناخت و معرفت به مرتبه بالاتری گام می‌نهد و از مشرقی به مشرق دیگر گذر می‌کند و در هر مشرق، خورشید حقیقت با ظهور بیشتری بر او طالع می‌شود.

بود یکی شمس که اشراق داشت گرچه بسی مشرق آفاق داشت

مقایسه و تطبیق

مشرق و مغرب عرفانی شیخ اشراق را با مشرق و مغرب جغرافیایی مقایسه کنید.

استخراج پیام

با توجه به اینکه از نظر شیخ اشراق علم حضوری نفس منشأ هرگونه ادراک و اتصال به شمار

می‌آید، چه موقع انسان به عالی‌ترین مرتبه ادراک و اتصال حقیقت نایل می‌شود؟

مشرق اصغر و اکبر

نفس ابتدا در **مشرق اصغر** قرار دارد؛ مشرق اصغر مرتبه ضعیف علم حضوری به خویشتن و نقطه آغاز سفر معنوی اوست. پس آنگاه با ترک شهوت‌ها و لذت‌های مادی و مخالفت با هواهای نفسانی از دل‌بستگی به بدن و خواسته‌های آن - که مغرب نفس اوست - فاصله می‌گیرد و رفته رفته در اثر تزکیه و تهذیب، شایستگی صعود به مشرق‌های عالی‌تر را پیدا می‌کند. در آن مشرق‌ها حقایق برتری بر او ظاهر می‌گردد و با نورانیتی که به دست می‌آورد، علم حضوری او هم بیشتر می‌شود. هر مشرق نفس نسبت به مشرق بالاتر در حکم مغرب است و هر مغرب نسبت به مغرب پایین‌تر در حکم مشرق است. پس نفس در سلوک روحانی خود پیوسته از مغربی به سوی مشرقی در حال سیر است تا به **مشرق اکبر** یا عالم عقول و نورانیت محض و قرب به نورالانوار نایل شود.

بنابراین، در حکمت سهروردی، شناخت حقیقت امری صرفاً نظری نیست و تنها با بحث و استدلال به دست نمی‌آید. شناخت حقیقت با سیر در مراتب نورانیت نفس مقدور است و عارفی که به حضور ناب و خالص و عالی‌ترین درجه نورانیت برسد، همان حکیم متأله است که با تمام وجود خود در محضر خداوند است. این حکیم عارف نگاهبان میراث انبیا و اولیای الهی است.

* تکمیل

آیا همان‌طور که انسان در مرتبه مشرق‌ها می‌تواند به مشرق‌های بالاتر صعود کند در مسیر مغرب‌ها نیز می‌تواند به مغرب‌های پایین‌تر نزول کند؟ آیا می‌توانید از آیات قرآن در این خصوص، مثال‌هایی را ذکر کنید.

* ارزیابی و تطبیق

در دنیای امروزی چگونه می‌توان نگاهبان میراث انبیا و اولیای الهی بود؟

حکایات تمثیلی

هرچند که مبانی تفکر اشراقی در کتاب حکمة الاشراق به خوبی تبیین شده است، اما برای درک بهتر و عمیق‌تر تفکر سهروردی نباید داستان‌های رمزی و حکایات تمثیلی او را نادیده گرفت.

مایه‌های عمدهٔ حکایات تمثیلی سهروردی را می‌توان در کتاب «*قِصَةُ عُربَةِ العَرَبِيَّةِ*» یافت. او در این کتاب، چگونگی سلوک طالب حقیقت را در مراتب شناخت و اتصال با فرشتگان و انوار قاهره و قرار گرفتن نفس سالک در مشرق نور معرفت به قالب حکایت توضیح می‌دهد.

در آغاز این حکایت، وضع و حال نوع بشر توصیف می‌شود؛ کودکی که اهل مشرق و متعلق به آن است به دیار غربت - یعنی به جانب غرب که همان دنیای خاکی و مادی است - رانده می‌شود. اهالی سرزمین غرب به هویت او پی می‌برند؛ پس به زنجیرش می‌کشند و در قعر چاهی^۱ زندانی‌اش می‌کنند؛ به طوری که فقط شب هنگام می‌تواند از آن خارج شود. به ناگاه پرندهٔ رحمت از جانب شرق و وطن مألوف می‌رسد و این پیام را به او ابلاغ می‌کند که باید بی‌درنگ به راه افتد و به وطن گمشده بازگردد. این آغاز بیداری و حرکت و ظهور نور جویندگی و طلب مشرق انوار است. مشرقی که در جغرافیای زمین سراغ آن را نمی‌توان گرفت؛ بلکه باید آن را در سپهر معنویت و معرفت جست و جو کرد. در ادامهٔ این حکایت، مراحل و منازل سیر و سفر این جویندهٔ حقیقت بازگو می‌شود.

بعضی حکایات تمثیلی سهروردی بر همین آهنگ است. او با زبان زیبا و لطیف رمز و اشاره، منظره‌ای دل‌انگیز را از جهان هستی و منازل سلوک روحانی پیش چشم خواننده تصویر می‌کند؛ مقصد والای انسان گم‌گشته و دورمانده از وطن را نشان می‌دهد و آدمی را به وطن حقیقی خویش دعوت می‌کند. وطنی که نه در عالم طبیعت، بلکه در اقلیم نور و دیار فرشتگان است.

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن جایی است کان را نام نیست

* تعامل

آیا می‌توانید قصهٔ غربت غرب شیخ شهید را به نمایش درآورید؛ به گونه‌ای که دیالوگ‌های شما به لطافت داستان باشد و از عمق اندیشهٔ شیخ اشراق حکایت کند؟ (برای اینکار می‌توانید به شرح این قصه در «*شعاع اندیشه و شهود فلسفه سهروردی*» آقای ابراهیمی دینانی صفحهٔ ۴۹۹ «غربت یا از خودبیگانگی» و همچنین به کتاب «*رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*» نوشتهٔ تقی‌پور نامداریان صفحهٔ ۴۴۷ مراجعه کنید.)

۱- منظور همان تعلقات دنیوی است که به چاه «قیروان» تعبیر شده و یادآور تمثیل غار در فلسفهٔ افلاطون است.

- ۱- تفاوت روش حکمت اشراق را با حکمت مشاء و عرفان بیان کنید.
- ۲- مدارج دانایی را از نظر سهروردی توضیح دهید.
- ۳- حکیم متأله از نظر سهروردی کیست؟
- ۴- در تفکر سهروردی در عین اعتقاد به حقیقت واحد، کثرات چگونه تبیین می‌شوند؟
- ۵- عناوین زیر را شرح دهید.

الف) مغرب کامل	ب) مشرق
ج) مغرب وسطی	د) انوار مدبره
- ۶- آفرینش و اشراق را شرح دهید.
- ۷- قاعده امکان اشرف را با ذکر مثالی توضیح دهید.
- ۸- تفاوت انوار قاهر و ارباب انواع را در مراتب انوار سهروردی بنویسید.
- ۹- سهروردی با اثبات عالم مثال (ملکوت) چه مباحثی را حل کرد؟
- ۱۰- ارتباط انوار در فلسفه سهروردی چگونه است؟ آن را با حکمت مشاء مقایسه کنید.
- ۱۱- علم حصولی و حضوری را با ذکر مثالی تعریف کنید.
- ۱۲- معلوم بالذات و معلوم بالعرض را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۱۳- علم انسان نسبت به نفس را شرح دهید.
- ۱۴- موضوع حکایت تمثیلی سهروردی را به اختصار بنویسید.